



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۵	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۸ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	فروع تکمیل کننده بحث					
عنوان ۶	فرع پنجم: بررسی وضعیت زکات در قرض					
عنوان ۷	فرض اول در بحث استرداد مال					
عنوان ۸	روایت اسماعیل بن عبدالحق در قرب الإسناد • بررسی سند روایت • دلالت روایت و مفهوم استثنا					
عنوان ۹	روایت عبدالعزیز • اعتبار روایت و بررسی سند					
عنوان ۱۰	صحیحہ عمر بن یزید					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

به بحث فرع خامس از فروع مربوط به زکات در قرض رسیدیم. فرع خامس به این صورت بیان می شود که اگر مقرض، متمکن از استرداد مال خود باشد، درست است که برای مقرض مادامی که مالش نزد قرض گیرنده است، زکات تعلق نمی گیرد. اما اگر این مقرض بتواند مالش را پس بگیرد و قرض گیرنده نیز بگوید: «بیا و مالت را پس بگیر»، اما او به دلایلی از جمله اینکه نمی خواهد زکات بدهد، از پس گیری مال خود خودداری کند و بگوید: «حالا پیش شما باشد، فعلاً یک سال، دو سال»، در این صورت آیا زکات بر او واجب می شود؟ حال اگر مالش دو یا سه سال پیش نزد قرض گیرنده باقی مانده باشد، آیا زکات آن سال ها به او تعلق می گیرد یا نه؟

در این زمینه گفتیم که این فرع دارای فروضی است و چند فرض دارد.

فرض اول در بحث استرداد مال

فرض اول این است که مقرض متمکن باشد از استرداد مال خود، اما این استرداد برای او مؤونه داشته باشد. بله، او می تواند مالش را پس بگیرد، اما برای این کار باید هزینه های زیادی متحمل شود. به عنوان مثال، ممکن است نیاز به وکیل داشته باشد، باید به دادگاه برود و یا حتی اگر وکیل هم نگیرد، ممکن است طرف مقابل به خارج رفته باشد و او ناچار شود به سفر برود، حتی اگر این سفر داخلی باشد، باید به شهر خود برود تا با او ملاقات کند.

علاوه بر این، ممکن است ناچار باشد که مطالبه کند و این مطالبه با اصرار، مؤونه معنوی دارد. حتی اگر مؤونه مادی وجود نداشته باشد، این شخص، شخصی با آبرو است؛ یعنی این قرض دهنده، کسی نیست که اهل این باشد که هر روز به آن خانه برود و بگوید: «چرا پول من را نمی دهی؟!». یا هر روز تماس تلفنی بگیرد و بگوید: «پول ما را بده». حتی مطالبه با اصرار در شأن او نیست، بنابراین این کار دارای مؤونه معنوی است.

بحث ما اینجاست که اگر استرداد مال از مقرض متوقف بر یک مؤونه معتنا به عقلایی باشد، چه مؤونه مادی باشد و چه مؤونه معنوی، آیا در این صورت هم اگر مال پیش قرض گیرنده ماند، به مدت دو یا سه سال، آیا زکات این چند سال بر عهده قرض دهنده است؟ این نکته، موضوع بحث ماست.

مؤونه معتد بها: البته منظور ما از مؤونه، مؤونه معتد بها است. گاهی مؤونه، مؤونه معتد بها نیست. فرض کنید که شخصی کافی است گوشی بردارد و به قرض گیرنده یادآوری کند که: «آقا، شما مثل اینکه از ما قرض گرفته بودید، قرضتان را کی پس می دهید؟» این نوع مؤونه، مؤونه ای بسیار خفیف و غیر معتد بها از نظر عقلایی است و دارای مؤونه آبرویی یا مؤونه مالی نیست. به این نوع مؤونه نمی گوئیم. اما اگر مؤونه، مؤونه معتنا به عقلایی باشد، این چه صورتی دارد؟

پرسشگر: ...

معظم له: آن صورتی که مؤونه دارد، واقعاً مؤونه است و تساهل نیست. حالا بحث تساهل را هنوز بررسی نکرده ایم؛ این یک فرع دیگری است. گفتیم اگر مؤونه، مؤونه غیر معتد بها باشد و لذا از روی تساهل اصلاً نمی خواهد برود مال را بگیرد، این چطور؟ این فرع دیگری است. ما در فرعی بحث می کنیم که مؤونه، مؤونه معتد بها است. در این صورت، به نظر ما اگر مؤونه معتد بها باشد، زکات بر او واجب نیست، ولو اینکه مالش چند سالی نزد آن مقرض بماند.

اگر مقرض مال را پس داد، این موظف نیست زکات آن سال هایی که مال نزد مقرض بوده است را بپردازد، حتی اگر مقرض زکات را نداده باشد. اگر مقرض زکات مال را نداده باشد، این موضوع خارج از محل بحث ماست و از ذمه مقرض ساقط است. بحث این است که اگر مقرض زکات مال را نداده باشد و دو یا سه سال هم مال پیش او مانده باشد، آیا در اینجا وقتی که مقرض مال را پس می دهد، وظیفه مقرض، وظیفه قرض دهنده این است که زکات آن سال هایی را که مال نزد مقرض بوده و زکاتش را نداده، بپردازد یا نه؟

پرسشگر: آیا در صورتی که مقرض بخواهد زکات مال را بپردازد، آیا این کار عیب دارد یا خیر؟

معظم له: بله، این بحث دیگری است. اگر کسی تطوعاً گفت: «من زکات مال شما را می پردازم»، عیب ندارد. حتی اگر این کار بدون اجازه باشد، اما بعداً باید آن را قبول کنم.

روایت اسماعیل بن عبد الخالق در قرب الإسناد

خوب، روایاتی نیز دال بر این مطلب وجود دارد. اولین روایتی که می تواند دلالت کند بر این مطلب، روایت قرب الإسناد است. در این روایت آمده است:

عبدالله بن جعفر الحمیری فی قرب الإسناد عن محمد بن خالد الطیالسی عن اسماعیل بن عبد الخالق قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَعْلَى الدِّينِ زَكَاةً؟ قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَفَرِّبَهُ فَأَمَّا إِنْ غَابَ عَنْكَ سَنَةٌ أَوْ أَقَلٌّ أَوْ أَكْثَرٌ فَلَا تُزَكِّهِ إِلَّا فِي السَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا»^۱.

این روایت به این معناست که آیا بر دین زکات است؟ امام عليه السلام می فرماید: «خیر، مگر اینکه به وسیله این که مال پیش کس دیگری است بخواهی از زکات دادن فرار کنی.» اما اگر نه، و قصد فرار نداری، و مال دو سال یا سه سال پیش مقترض مانده باشد، بعد از اینکه مال به تو تحویل داده شد، از همان سالی که تحویل می گیری باید حساب کنی. «فَأَمَّا إِنْ غَابَ عَنْكَ سَنَةٌ أَوْ أَقَلٌّ أَوْ أَكْثَرٌ فَلَا تُزَكِّهِ إِلَّا فِي السَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا»^۱

این بدان معناست که باید از آن روز که مال را تحویل می گیری، حول را شروع کنی و اگر یک سال گذشت، این می شود سنه این مال. در این سنه، مال یزگی المال را.

بررسی سند روایت

این روایت، روایت قرب الإسناد است که گفتیم روایات قرب الإسنادی را که صاحب وسائل از قرب الإسناد نقل می کند، برای ما معتبر است. این قرب الإسناد معتبر است. حالا بعد از آن، نوبت به راوی هایی می رسد که عبدالله بن جعفر حمیری از آنها نقل می کند تا به امام معصوم برسیم. یعنی وسائط بین صاحب قرب الإسناد و معصوم را باید بررسی کنیم.

در اینجا دو واسطه وجود دارد بین عبدالله بن جعفر حمیری و امام، که یکی محمد بن خالد طیالسی است و دیگری اسماعیل بن عبد الخالق. در وثاقت اسماعیل بن عبد الخالق بحثی نیست و او موثق است و در وثاقتش جای تردید نیست. اما محمد بن خالد طیالسی توثیق خاص ندارد، لکن ایشان از روات کامل الزیارات است و ما توثیق کتاب کامل الزیارات را می پذیریم.

به عبارت دیگر، شهادت ابن قولویه در ابتدای کتاب کامل الزیارات که به این مضمون است که: «من در این کتاب از غیر ثقات نقل نمی کنم»، این شهادت برای ما معتبر است و شامل همه روات کامل الزیارات می شود. لذا محمد بن خالد طیالسی به این اعتبار برای ما ثقه است. پس از لحاظ سند، در این روایت اشکالی وجود ندارد.

دلالت روایت و مفهوم استثنا

اما دلالت روایت به این صورت است که سؤال شد از حضرت: «أَعْلَى الدِّينِ زَكَاةً؟» حضرت فرمود: «لَا إِلَّا أَنْ تَفَرِّبَهُ فَأَمَّا إِنْ غَابَ عَنْكَ سَنَةٌ أَوْ أَقَلٌّ أَوْ أَكْثَرٌ فَلَا تُزَكِّهِ إِلَّا فِي السَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا». در اینجا «لَا إِلَّا أَنْ تَفَرِّبَهُ» به عنوان استثنای از عدم وجوب زکات مطرح شده است؛ یعنی زکات بر مالی که دین است و پیش کسی دیگر قرض داده شده، واجب نیست، مگر اینکه «تَفَرِّبَهُ»؛ یعنی از این قرض دادن یا از این قرض نگه داشتن، قصد فرار داشته باشی.

به عنوان مثال، اگر کسی قرضی می دهد به این نیت که زکاتش را ندهد، یا اگر قرضی وجود دارد و او آن را پس نمی گیرد تا زکاتش را ندهد، در این صورت باید زکات آن را بپردازد. زیرا این موارد استثنا شده اند از «فلا تزکة» یا استثنا شده اند از «لا» در عبارت «أعلى الدين زكاة؟».

بنابراین، دلالت روایت به وضوح نشان می دهد که در صورتی که مقرض بخواهد از زکات دادن فرار کند، زکات بر او واجب می شود و این استثنا در حکم به عدم وجوب زکات مؤثر است.

در آنجا که شخص تمکن از استرداد مال دارد ولی مؤونه معتنا به عقلایی در استرداد وجود دارد، این صدق «تفرّ به» نمی کند؛ به این معنا که چون می خواهد از زکات دادن فرار کند، مال را پس نمی گیرد. نه، این طور نیست، بلکه واقعاً به دلیل وجود مؤونه، او مالش را پس نمی گیرد. بنابراین، این مورد داخل در استثنا نیست.

حال که در استثنا داخل نیست، پس در مستثنی منه داخل است و شامل همه انواع دین می شود، به جز دینی که «یُراد به الفرار» باشد. خوب، این «دینی که يُراد به الفرار» بر این مورد صدق نمی کند؛ یعنی بر مالی که در دست قرض گیرنده است و قرض دهنده می تواند آن را پس بگیرد، اما پس گرفتنش برای او مؤونه دارد؛ چه مؤونه مادی و چه مؤونه معنوی.

بنابراین، اگر قرض دهنده مال را پس نگیرد، صدق نمی کند که «یُراد به الفرار» باشد. چون «دینی که يُراد به الفرار» نیست، پس این دین داخل می شود تحت مستثنی منه که فرمود: «لا تجب فيه الزكاة». این تحلیل از روایت اسماعیل بن عبد الخالق یا روایت قرب الإسناد که به اسماعیل بن عبد الخالق منتهی می شود، نتیجه گیری می شود.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، حضرت می فرماید که به وسیله دین دادن، فرار از زکات می کند؛ نه صرفاً «یفرّ منه». از چه چیزی می خواهد فرار کند؟! می فرماید «یفرّ به» یعنی به وسیله دین دادن، خودش را از وجوب زکات می خواهد بیرون بیاورد. بنابراین، «یفرّ به من الزكاة» به معنای فرار از زکات است. این نکته از این روایت قابل استنباط است.

پرسشگر: آیا بحث ما در مورد تساهل نیست؟

معظم له: بحث ما در آنجایی است که دین، یعنی قرضی که به آن شخص مقترض داده شده، و شخص مقرض می تواند مال را پس بگیرد، اما مؤونه دارد و این مؤونه، مؤونه معتدّ بهاست. در اینجا، تساهلی وجود ندارد. چون مؤونه دارد، مالش را نمی گیرد؛ و به همین دلیل، دنبال پس گرفتن مالش نمی رود. مؤونه ای که دارد، مؤونه آبرویی است. به این حالت، تساهل نمی گویند.

تساهل وقتی است که بدون اینکه مؤونه ای داشته باشد، مع ذلک تساهلاً و تسامحاً دنبال پولش نمی رود. این حالت، به وضوح نشان دهنده این است که فرد به اندازه ای پول دارد که حالا برای او این ۱۰۰ میلیون تومان یا یک میلیارد تومانی که پیش فلان کس است، مهم نیست. مثل خیلی از افرادی که اینگونه اند. البته اگر مؤونه، قلیله و غیر معتدّ بها باشد، این صدق نمی کند که به دلیل وجود مؤونه، فرد نمی رود پولش را بگیرد. خیر، این مورد خارج از بحث ماست.

روایت عبدالعزیز

دلیل دیگر یا روایت دیگری که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که مرحوم شیخ روایت می کند:
وعنه عن محمد و أحمد إبنی الحسن عن أبيهما عن عبد الله بن بكير عن ميسرة عن عبد العزيز قال:

«سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَيْزَكِيهِ؟ قَالَ: كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةُ وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»^۱.

یاسنادہ عن سعد بن عبد الله اشعری (که ثقة است) عن محمد و احمد ابن الحسن، یعنی ابني الحسن بن فضال (که هر سه ثقة هستند؛ هم احمد، هم محمد و هم خود حسن که پدر است) عن ابیهما (که همان حسن است) عن عبد الله بن بکیر (این هم ثقة است) عن میسرة عن عبد العزيز. میسره نیز ثقة است و حالا بحث بر سر عبد العزيز است که باید بررسی شود.

در این روایت آمده است: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَيْزَكِيهِ؟» یعنی شخصی که نزد دیگری پولی و مالی دارد، مال اوست اما نزد دیگری است. در اینجا می گوید «له الدين» نه «عليه الدين». امام در جواب می فرماید: «كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةُ وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»؛ یعنی هر قرضی که به کسی داده شده و می تواند هر وقت خواست پس بگیرد، اگر خودش پس نگیرد، زکات این مال را باید بدهد.

حال، این آیا بر آن کسی که می تواند پس بگیرد اما با مؤونه می تواند پس بگیرد صدق می کند؟ عبارت «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» نشان می دهد که به مجرد اراده می تواند اخذ کند، نه «إِذَا أَرَادَهُ» و مثلاً «دفع المؤونة» یا «فیها کلفة»؛ این قید در آن نیست. بنابراین، «و هو إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» در این صورت فعلیه الزکاة است.

پس اگر «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» نبود، این کسی که اگر بخواهد مالش را پس بگیرد باید مؤونه ای متحمل بشود، این «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» بر او صدق نمی کند. وقتی «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» صدق نمی کند، پس صدق می کند عنوان مقابله بر این، که فرمود: «وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ».

این تفصیل بین «ما اذا اراد اخذه» و «و ما لا يقدر على اخذه» نشان می دهد که آنچه بر آن صدق نکند «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ»، این مشمول شق ثانی می شود که «وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ» باشد.

بنابراین، فرض بر این است که این مالی که الآن قرض داده شده و در دست قرض گیرنده است و او نمی تواند آن را پس بگیرد مگر با مؤونه معتد بها، بر این شخص صدق نمی کند که «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ»، پس بر او صدق می کند «ما لا يقدر على اخذه» و در نتیجه، «فليس عليه زكاة».

پرسشگر: ...

معظم له: بر چنین شخصی «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» صدق نمی کند. و این «لا يقدر على اخذه» در سیاق «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» آمده است و طرف مقابل آن قرار دارد. اگر «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» بر او صدق نکند، پس معلوم می شود که شق دوم «لا يقدر» بر او صدق می کند.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، نعم الوفاق؛ زیرا نمی تواند به راحتی آن را بگیرد، پس این «لا يقدر» است. تعبیر خوبی کردید (چون نمی تواند به راحتی آن را بگیرد)؛ پس حالا که مؤونه دارد، به راحتی گرفتن بر او صدق نمی کند یا از آن طرف بگویید که «ما اذا اراد اخذه» صدق نمی کند.

اعتبار روایت و بررسی سند

این روایت گفته می شود که به دلیل اینکه این عبدالعزیز که در این روایت راوی مباشر است، مشترک بین ثقه و غیر ثقه است؛ زیرا این عبدالعزیز که از امام صادق علیه السلام روایت می کند، عبدالعزیز مهتدی داریم که ثقه است و عبدالعزیز عبدی داریم که ثقه نیست. خلاصه، چند عبدالعزیز داریم که مشترک اند؛ بعضی ثقات و بعضی غیر ثقه اند و در اینجا معلوم نیست که کدام عبدالعزیز است. پس روایت از اعتبار ساقط است.

به اضافه اینکه اصلاً این عبدالعزیز مطلق که از امام صادق علیه السلام روایت کند برای ما مجهول است. اگر مجهول هم نباشد، خلاصه مشترک است. لذا روایت از اعتبار ساقط است. ولی حق این است که در اینجا یک تصحیف در سند روایت وجود دارد و ظاهراً صحیح، «میسرة بن عبدالعزیز» است؛ زیرا این میسرة فرزند عبدالعزیز است و میسرة هیچ جا روایت نکرده از شخصی به نام عبدالعزیز جز در همین روایت.

اینکه در هیچ جا میسرة از عبدالعزیز روایت نکرده مگر در اینجا، اولاً و اینکه عبدالعزیز پدر میسرة است. غالباً اسم میسرة که آورده می شود، گفته می شود «میسرة بن عبدالعزیز». ظاهراً اینجا «بن» با «عن» جابه جا شده، یعنی اشتباهاً «عن» نوشته شده در حالی که مراد «بن» بوده است.

این تصحیف این گونه زیاد اتفاق می افتاده، مخصوصاً در کتاب های قدیمی که وسایل نگارش دقیق نبوده است. تازه خود ناسخ گاهی اشتباه می کرده و «بن» را «عن» می خوانده. لذا به نظر ما که مطمئنیم به این مطلبی که می گوئیم، قرائن نشان می دهد که این «میسرة بن عبدالعزیز» صحیح است و به همین دلیل، این روایت از نظر ما صحیح السند است و هیچ اشکالی در آن نیست؛ زیرا تمام رجال سند ثقاتند و «میسرة بن عبدالعزیز» هم ثقه است و صحیح، «میسرة بن عبدالعزیز» است نه «میسرة عن عبدالعزیز».

پرسشگر: ...

معظم له: این فرمایش شما خیلی نمی تواند مؤید باشد؛ زیرا ممکن است کسی بگوید که درست است که میسرة پدرش عبدالعزیز بوده، اما ممکن است از یک عبدالعزیز دیگر نقل کرده باشد، مثلاً از عبدالعزیز عبدی یا از عبدالعزیز مهتدی. الزامی ندارد که بگوییم این میسرة الزاماً از عبدالعزیز پدر نقل کرده است.

منتها ما حرفمان این است که این میسرة هیچ جا از عبدالعزیز نقل نکرده و هیچ روایتی از عبدالعزیز، آن هم از عبدالعظیم مطلق ندارد.

پرسشگر: آیا راوی مباشر در اینجا عبدالعزیز نیست؟

معظم له: نه، راوی مباشر طبق آنچه در کتب آمده، عبدالعزیز است (میسرة عن عبدالعزیز). حرف ما این است که ما می گوئیم اینجا تصحیفی در کار است. این میسرة بن عبدالعزیز صحیح است، نه میسرة عن عبدالعزیز تا این اشکال پیش بیاید که این عبدالعزیز یا مجهول است یا مشترک بین ثقه و غیر ثقه است و لذا روایت از لحاظ سندی مخدوش است.

ما می‌گوییم نه، این حرف نمی‌آید. قرینه نشان می‌دهد که این عبدالعزیز باید پدر میسرة باشد. چون میسرة هیچ‌جا از عبدالعزیز نقل نکرده بود بجز این روایت. و قاعدتاً باید میسرة بن عبدالعزیز باشد، زیرا میسرة از امام صادق علیه السلام مباشرة نقل می‌کند و به واسطه نیاز ندارد.

ظاهر این است که این میسرة بن عبدالعزیز است، نه میسرة عن عبدالعزیز تا آن اشکال سندی بر روایت وارد شود. کما اینکه در منابع «وسائل» هم آمده است «میسرة عن عبدالعزیز»؛ پس اشکال در آن منابع اولیه است.

صحیحه عمر بن یزید

روایت دیگری که برای تکمیل بحث مفید است، «صحیحه عمر بن یزید» از ابی عبدالله علیه السلام است که می‌فرماید:

وعن علي عن أبيه عن إسماعيل بن مرار عن يونس عن درست عن عمر بن يزيد عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

«لَيْسَ فِي الدِّينِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْتِزِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ»^۱.

استدلال به این روایت از حیث سندی صحیح است و مشابه استدلال به روایت قبلی است. در اینجا، عبارت «إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» به عنوان استثنای از عدم وجوب زکات مطرح شده است. این استثنا بر کسی که استرداد مالش از مقتضای مؤونه‌ای دارد، صدق نمی‌کند که «هو الذي يؤخره».

عبارت «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» به این معناست که شخص بدون اینکه مؤونه‌ای داشته باشد، آن را به تعویق می‌اندازد. اما اگر تأخیر دلیلی داشته باشد و آن دلیل وجود مؤونه بر مطالبه یا مؤونه بر استرداد باشد، در این صورت، اگر استرداد مؤونه داشته باشد - چه مؤونه مالی معتد به و چه مؤونه معنوی و آبرویی - این‌جا صدق نمی‌کند که «إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ».

به عبارت دیگر، «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» یعنی شخص با اختیار مطلق خودش به نحوی که هیچ چیز دیگری مانع در کارش نیست، اما در اینجا فرض بر این است که مانع وجود دارد و آن مانع، همان مؤونه است. پس صدق نمی‌کند که «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ». وقتی صدق نمی‌کند، پس مشمول مستثنی منه می‌شود که «لا تجب فيه الزكاة».

پرسشگر: آیا عبدالعزیز در این روایت به نام پدرش ذکر شده است؟

معظم‌له: بله، در بعضی موارد اسم عبدالعزیز گاهی با اسم پدرش آمده؛ یعنی میسرة بن عبدالعزیز. چند روایت داریم که با تعبیر «میسرة بن عبدالعزیز» نقل شده است. شما می‌توانید به رجال بوعلی مراجعه کنید یا خود معجم الرجال که در بعضی از روایاتی که نقل شده، میسرة با اسم پدرش آمده است.

پرسشگر: ...

معظم‌له: اصحاب اجماع یک یا دو مصطلح دارند. یکی از این مصطلحات، اصحاب اجماعی است که مرحوم کشی نقل می‌کند. در اینجا، اجماع بر وثاقتشان وجود دارد؛ یعنی اگر روایتی از آنها نقل شده، اجماع بر قبول روایتشان وجود دارد. این اصطلاح «اصحاب اجماع» در کلام کشی به کار رفته است.

یک دسته از روایات وجود دارد که به عنوان «اصحاب الاجماع» شناخته می شوند و مشمول شهادت شیخ در کتاب «عده» هستند. شیخ می فرماید: «اجمعت العصابة على العمل بروایات هؤلاء الثلاثة وعلى توثيق من يروون عنه او يرسلون عنه». این افراد هم به عنوان اصحاب اجماع شناخته می شوند و هم خودشان ثقة هستند و هم کسانی که از آنها روایت می کنند، ثقة اند.

حال، این سؤال مطرح می شود که آیا «من يرسلون عنه» هم ثقة اند یا خیر؟ ما در این مورد بحث کرده و به این نتیجه رسیده ایم که بله، «من يرسلون عنه» هم به این معنا که می توانیم بگوییم اگر مرسله ای باشد؛ اگر راوی بعد از ابن ابی عمیر یا بنزطی یا صفوان محذوف باشد، در اینجا با استدلالی که در محل خودش کرده ایم، گفته ایم که این توثیق شامل او نیز می شود و شبهه تمسک به عام در شبهه مصداقیه در اینجا جاری نیست. زیرا شبهه در تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است، نه در شبهه مصداقیه عام که در محل خودش بحث کردیم. لذا حتی مرسلات ابن ابی عمیر، بنزطی و صفوان را ما قبول می کنیم.

پرسشگر: آیا روایات کامل الزیارات هم ثقة اند؟

معظم له: ما معتقدیم که روایات «کامل الزیارات» همه ثقة اند. حضرت آیت الله سید کاظم حائری در این زمینه تشکیک کرده و می فرمودند که این اطلاق شامل روایات غیر مباشر نمی شود؛ یعنی ما راوی مباشر ابن قولویه را در کامل الزیارات توثیق می کنیم، اما روایات دوم و سوم تا به امام برسند، این اطلاق شامل آنها نمی شود.

ما وجهی برای این تشکیک نمی بینیم و می گوییم که اطلاق شامل آنها نیز می شود. مرحوم آقای خویی که ابتدا به وثاقت روایات کامل الزیارات قائل بودند، بعداً تشکیکی برایشان حاصل شد و برگشتند. ما می گوییم که این برگشتن وجهی ندارد و همان چیزی که ابتدا قائل بودید، صحیح است. ظاهراً بعد از برگشتن دوباره به نظر اول خود برگشته اند. به هر حال، ما این وثاقت عام را قبول داریم که جای تشکیک ندارد و اطلاق آن نیز درست است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين